



چه وقت‌هایی حال بچه‌ها خوب است؟

در سمت کارشناس آموزش ابتدایی و هشت سال در سمت کارشناس مسئول آموزش ابتدایی ناحیه یک یزد به خدمت مشغول شد. وی بعد از بازنشستگی، از سال ۱۳۹۰ تاکنون، مدیر دبستان پسرانه جوادالائمه (ع) بوده است.

محمدسالار سلطانی، دانش‌آموز سابق راهنمایی و دبیرستان حضرت جوادالائمه (ع)، دانش‌آموخته دانشگاه‌های تهران و شهید باهنر کرمان در مقاطع کارشناسی (علوم اجتماعی) و کارشناسی ارشد (مدیریت بحران) است. وی از سال ۱۳۹۱ به صورت حق‌التدریسی در مدرسه متوسطه دوم مشغول به کار و در سال ۱۳۹۳ به عنوان نیروی تمام‌وقت در دبیرستان استخدام شد و از سال ۱۳۹۴ تاکنون، همکاری‌اش را به عنوان معاون پایه در متوسطه دوره اول پسرانه ادامه داده است.

بخش اول:

نشستی که در پی می‌آید، هم‌اندیشی جمعی از دوستان است که به واسطه برخی از دغدغه‌های آموزشی و تربیتی دور هم جمع شده‌اند و در طی یک بارش فکری، به تبادل نظر حول موضوعات مشخص شده پرداخته‌اند.

جلسه نخست این میزگرد حول محور «حال خوب بچه‌ها» گذشت و رابطه توانمندی معلم و همچنین یادگیری فعال، مشارکتی و مؤثر در شکل‌گیری این حال خوب بررسی شد. موضوع جلسه دوم نیز پیرامون تنبیه و تشویق است که گزارش آن در شماره آینده مجله خواهد آمد.

اولین جلسه با حضور خانم‌ها روشن بخش، علیزاده و آقایان زارع و

رؤیا روشن بخش یزدی، سابقه دوازده ساله آموزش در پایه‌های اول، چهارم و پنجم دبستان را دارد. او دانش‌آموخته رشته مهندسی صنایع از دانشگاه یزد و فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد مشاوره و راهنمایی است. وی همچنین دوره‌های کاردانی آموزش ابتدایی را برای آشنایی کامل با مقطع تدریس خود گذرانده است. در حال حاضر، علاوه بر تدریس در پایه چهارم مقطع ابتدایی، تدریس درس کارورزی دانشگاه فرهنگیان را نیز به عهده دارد.

مژگان علیزاده علی‌آبادوزیر، دارای مدرک کارشناسی ارشد آموزش ابتدایی بوده و از سال ۱۳۹۱ وارد عرصه آموزش شده است. او سابقه تدریس در دوره پیش‌دبستانی و تمامی پایه‌های دبستان را دارد و از سال ۱۳۹۹ نیز همکاری خود را با مجموعه حضرت جوادالائمه (ع) به عنوان آموزگار پایه چهارم آغاز کرده است.

منصور زارع بزرگ‌آبادی، پس از اتمام دوره تربیت معلم، در سال ۱۳۶۳، به حوزه تدریس وارد شد. او در سال ۱۳۷۳ کارشناسی آموزش ابتدایی را در دوره‌های ضمن خدمت فرهنگیان تمام کرد و بعد از آن، موفق به اخذ مدرک کارشناسی ارشد مدیریت آموزشی نیز شد. بلافاصله پس از اتمام تحصیل، به مدت دو سال در مدرسه‌های آفریقای جنوبی مأمور به تدریس و پس از بازگشت، یک سال

سلطانی شکل گرفت. این جلسه با سخنان جناب آقای گلدانساز شروع شد:

گلدانساز: نخست با دو مقدمه کوتاه به موضوع میزگرد می‌رسیم و از آن پس تا پایان جلسه، تنظیم زمان و نوبت‌دهی و روند کار در اختیار خودتان است. دکتر سرکارآرانی می‌گوید: «کلاس درس از جنس واقعه است. جنس واقعه‌ای که مشابه آن تکرار نمی‌شود.» از نظر ایشان کلاس درس «دست‌ساز» است؛ به این معنا که کلاس خانم علیزاده هرگز مثل کلاس خانم روشن بخش نمی‌شود و کلاس این ساعت خانم علیزاده نیز مانند کلاس ساعت پیش ایشان نیست. هر کلاس به لحاظ زمانی، مکانی و حال و هوا موقعیتی برای خودش دارد و نمی‌توانیم انتظار داشته باشیم همه معلمان مثل هم رفتار کنند؛ زیرا هر کدام شرایط خودشان را دارند.

این سخن دکتر سرکارآرانی به این معناست که من اگر کلاس شما را دیدم، در تحلیل خود ممکن است چیزهایی به آن اضافه کنم یا چیزهایی را بکاهم یا ممکن است از آنچه دیده‌ام درس بگیرم و بگویم این روش خوب نبود و من کار دیگری انجام می‌دهم. در واقع من با پردازشگر خودم واقعه دیگری را شکل می‌دهم و به استقبال رویدادی غیر از آنچه دیده‌ام، می‌روم، با این امید که کیفیت تدریس را بهبود ببخشم. مسئله اینجاست که ما در «بهسازی آموزشی» کاری کنیم کیفیت تدریس بالا رود تا یادگیری بهتری محقق شود. دانش‌آموزان نیز همین‌گونه‌اند. هر دانش‌آموز





به همراه
جواب به بچه‌ها
می‌دهد. از نظر خیلی‌ها
ایشان معلم خوب و توانمندی توصیف
می‌شود.

سلطانی: آنچه را از دکتر سرکارآرانی نقل
کردید، شاید در پایه متوسطه اجراشدنی
نباشد؛ زیرا جنس کار ما متفاوت است. ما
باید بر طبق بودجه‌بندی آموزش و پرورش
برنامه‌ریزی کنیم. بنابراین اگر امروز
دانش‌آموز به مفهومی دست نیافت، شاید
فردا فرصتی برای جبران آنچه
نفهمیده است نباشد؛ زیرا
زمان جلسه آینده باید به درس
جدید اختصاص یابد.

زارع: آنچه مهم است حال
خوب بچه‌هاست. شاید نحوه
ارزشیابی و عقب‌افتادن درسی
بچه‌ها تنشی را بر آن‌ها و معلم
وارد کند؛ اما زمانی که معلم
بچه‌ها را به مشارکت در درس
ترغیب می‌کند، آن‌ها حاشان
بهتر می‌شود. در متوسطه هم،
اگرچه بودجه‌بندی دست‌وپای
شما را می‌بندد، اما اگر مطالبی
که می‌گویید با مشارکت بیشتر

بچه‌ها باشد و خودشان بیایند مطالب را
عرضه کنند، حالشان خوب می‌شود.
علاوه بر آن، با تشویق نیز حال بچه‌ها خوب
می‌شود. تشویقی که می‌گویم مادی نیست،
درونی است. جلوی مدرسه ما پارکی هست
که برخی روزها بچه‌ها را به آنجا می‌بریم
و صبحانه‌های هماهنگ می‌خوریم. در
چنین روزهایی واقعاً حال بچه‌ها خیلی بهتر
می‌شود و این حرکت برایشان خاطره‌ای
ماندگار به جا می‌گذارد. این کار شاید وقت
کلاس من را نیم ساعت تا چهل دقیقه بگیرد،
اما اثری که می‌گذارد بیشتر است. بچه‌ها

بچه‌ها منجر می‌شود و هم از نگرانی معلم
می‌کاهد. ایشان می‌گویند: «اگر دانش‌آموزی
امروز یاد نگیرد، فردا یاد خواهد گرفت.»
متأسفانه این موضوع برای اولیا و کارکنان
(کادر) آموزشی هنوز خیلی توجیه نشده
است؛ زیرا ارزشیابی‌ها به شیوه جدید اوضاع
را اندکی تغییر می‌دهند؛ مثلاً معلم با اینکه
می‌داند اگر دانش‌آموزش همه درس را همین
امروز یاد نگیرد، مشکلی نیست؛ چون فردا
بقیه را یاد خواهد گرفت، باز هم نگران است.
این معلم نگران ارزشیابی هماهنگی است که
یکشنبه‌ها گرفته می‌شود، در حالی که شاید
همان پرسش کلاسی او کفایت کند.
این ارزشیابی‌ها گاهی هم حال بچه‌ها را
خراب و تنش را بر آن‌ها وارد می‌کند و هم رفتار
ما معلم‌ها را سرکلاس تغییر می‌دهد.

روشن‌بخش: من دو ماه است وارد این
مجموعه شده‌ام؛ اما با توجه به سابقه
هفت‌ساله‌ام در آموزش و پرورش و در ادامه
بحث شما در مورد ارزشیابی باید بگویم که
در مدرسه‌های دولتی به‌طور کلی نظام
ارزشیابی، با آنچه در اینجا اتفاق می‌افتد،
متفاوت است. اینجا ارزشیابی توصیفی یک
اسم است. معلمان مدرسه‌های ما به راحتی
نمره می‌دهند. این چیزی است که من
به چشم خودم می‌بینم. متوجه می‌شوم
دانش‌آموزی که از پایه چهارم
به پنجم آمده است، به سبب
اضطراب نمره، کامل به هم
ریخته است. این دانش‌آموز به
من می‌گوید: «نمره من چند
شده است؟» می‌گویم: «ببین،
من نمره ندارم، برای تو بازخورد
نوشته‌ام، ستاره گذاشته‌ام.»
ولی او قانع نمی‌شود. می‌رود از
معلم کلاس دیگری می‌خواهد
برگه او را بررسی کند تا ببیند
چند شده است. برای اینکه
اتفاق خوبی بیفتد، باید
این روش و نگاه (ارزشیابی

**این کار شاید وقت
کلاس من را نیم ساعت
تا چهل دقیقه بگیرد،
اما اثری که می‌گذارد
بیشتر است. بچه‌ها با
هم هستند. به یکدیگر
تعارف می‌کنند و کنار هم
می‌نشینند. این رفتارها
من را به این نتیجه
می‌رساند که یادگیری
فقط در کلاس درس
نیست.**

توصیفی) در همه سطح‌ها و هم‌زمان شروع
شود. مثلاً من می‌بینم که بچه‌های پایه
پنجم، پارسال، جزوه علوم داشتند که در
آن مطالب پایه هفتم بیان شده بود. مادر آن
مطالب را می‌خوانده، تکرار می‌کرده و بچه
حفظ می‌کرده است. والدین این بچه‌ها
می‌گفتند: «ما از شدت اضطراب موقع
امتحان در حیات مدرسه می‌ایستادیم.»
اما اکنون که من در پایه پنجم آن جزوه‌ها
را کنار گذاشته‌ام، مرتب مراجعه می‌کنند که
چرا جزوه نمی‌دهید، چرا سؤال نیست. معلم
هم پایه من در مدرسه پسرانه سیصد سؤال

با پردازشگر خودش تجزیه و تحلیل می‌کند و
پیش می‌رود.

راجع به توانمندی و صلاحیت حرفه‌ای معلم
مطالب زیادی مطرح شده است. در یکی
از تقسیم‌بندی‌ها، برای صلاحیت حرفه‌ای
معلمان چند ویژگی بر شمرده می‌شود که
عبارت‌انداز:

۱. آگاهی و دانش معلم به «موضوع» درس.
۲. آگاهی و دانش معلم به «آموزش» موضوع
درس.
۳. شناخت پداگوژی؛ پداگوژی بیش از آنکه
دانش باشد مهارت و ذوق است. گاهی فردی
رشته مدیریت خوانده است و مدرک ندارد،
اما به صورت ذاتی مدیر است. پداگوژی
دانش و هنر آموزش است؛ یعنی آنچه در
ذات و جوهره یک معلم است که بدان
وسیله می‌تواند کلاس را به‌گونه‌ای طراحی و
صحنه‌پردازی کند که بچه‌ها به بهترین وجه
به سمت یادگیری فعال هدایت شوند.
۴. آگاهی از دانش استفاده از فناوری
آموزشی.

۵. شناخت مخاطب؛ اینکه بدانیم با چه
دانش‌آموزانی سروکار داریم بسیار اهمیت
دارد. دانش‌آموزی که امسال مخاطب
ماست، همان دانش‌آموز سال قبل نیست.
هر سال مخاطب، فضا و زمانه عوض
می‌شوند. حتی اگر وضعیت مدرسه در
آموزش تغییر نکند، باز هم مخاطب ما
تغییر کرده است؛ چون عوامل دیگری تغییر
کرده‌اند.

از اینجا و با این مقدمه این نشست شکل
می‌گیرد. موضوع این جلسه «حال خوب
بچه‌ها، توانمندی‌های معلمی و همچنین
یادگیری فعال، مشارکتی و مؤثر» است. این
واژه‌های کلیدی چه ارتباطی با هم دارند؟
جزئیاتشان چیست؟ ارزشیابی، تنبیه و
تشویق چه قرابت و موازنه‌ای با این
کلیدواژه‌ها دارند؟ این موضوعات بحث‌های
گسترده‌ای هستند که قصد داریم به آن‌ها
بپردازیم. لطفاً بفرمایید:



علیزاده: در بحث‌های دکتر سرکارآرانی به
موضوعی اشاره شده است که توجه
به آن هم به حال خوب

با هم هستند. به یکدیگر تعارف می‌کنند و کنار هم می‌نشینند. این رفتارها من را به این نتیجه می‌رساند که یادگیری فقط در کلاس درس نیست. این نوع کارها خودش یک نوع کلاس درس است که بچه‌ها را به شور و شوق می‌رساند. زمانی که فعالیت‌های یادگیری فردی باشد، احساس می‌کنم حال بچه‌ها خوب نیست؛ اما وقتی مشارکتی می‌شود، موفق‌ترند. شاید با مشارکتی کردن فعالیت‌ها، یادگیری بهتر محقق شود. مدرسه می‌تواند شرایطی را ایجاد کند که یادگیری در ذهن بچه‌ها ماندگار شود.

اینکه معلم سر کلاس دف می‌آورد یا بچه‌ها پشت یک نمونک (ماکت) تلویزیون قرار می‌گیرند و گزارش می‌دهند یا حرف می‌زنند، در ذهن بچه‌ها می‌ماند. این‌گونه است که شوق یادگیری با هنر معلمی آمیخته می‌شود. **علیزاده:** به نکته خوبی در مورد تشویق و انگیزه دادن درونی اشاره کردید؛ اما می‌خواهم بگویم چون همیشه انگیزه دادن‌ها بیرونی بوده، خانواده هم عادت کرده است به این شیوه عمل کند؛ مثلاً برای تشویق بچه به او وعده می‌دهد که به خانه مامان بزرگ یا پارک می‌رویم. از این‌رو، فکر می‌کنم کار سختی است که این هماهنگی بین خانواده‌ها و مدرسه صورت بگیرد.



روشن‌بخش: یکی دیگر از راه‌هایی که منجر به حال خوب بچه‌ها می‌شود این است که آن‌ها ببینند چیزی را بلدند. اما این بلد بودن نباید به هر قیمتی صورت بگیرد. یکی دو نفر از والدین دانش‌آموزان من به شدت روی فرزندانشان سلطه دارند و می‌خواهند این بچه‌ها از همه بالاتر باشند. برای همین زودتر مفاهیم را از کلاس‌های دیگر می‌گیرند تا قبل از اینکه من به این درس برسم، آن‌ها این مفاهیم را با بچه‌ها کار کرده باشند و بچه‌هایشان نتندند پاسخ‌ها یا مطالب درسی را بگویند. یکی از این دانش‌آموزان، در آزمون عملکردی‌ای که امروز داشتیم، به‌طور پنهانی

به کتابش که در جامیزی گذاشته بود، نگاه می‌کرد. این نشان می‌داد این دانش‌آموز چقدر تحت فشار است و حالش خوب نیست. هر چند سعی می‌کرد به روی خودش نیارد، ولی مشخص بود که اضطراب دارد. من معلم باید هنرم این باشد که به بچه‌ها بگویم: «شما بلد هستید و مطمئن باشید مطابق آنچه بلدید، جلو می‌رویم.» همین امر عامل برانگیزاننده‌ای برای بچه‌ها می‌شود.

البته باید به این نکته توجه کنیم که شاید من، به عنوان معلمی که در این مجموعه هستم، دارم بد عمل می‌کنم که مثلاً در پایه پنجم، با این سطح اضطراب و فشار روانی دانش‌آموز و همچنین با والدینی پرتنش مواجه می‌شوم؛ اما از آن طرف هم، در این شرایط معلم تحت قضاوت‌هایی قرار می‌گیرد که اگر مدیر حامی نباشد، معلم گاهی مجبور می‌شود راهش را عوض کند. گاه معلم را قضاوت می‌کنند که چرا تمرین کم حل می‌کند یا والدین زنگ می‌زنند که چرا معلم عکس تخته را که حل تمرین‌ها در آن بوده، نفرستاده است یا چرا از فلان درس امتحان گرفته یا نگرفته است. همه این موارد معلم را مجبور می‌کند تا تغییر رویه دهد و این تغییر رویه بر حال خوب بچه‌ها نیز تأثیر ناخوشایندی می‌گذارد.

زارع: به نظر من یکی از جاهایی که می‌شود موضوع قضاوت را حل کرد انجمن‌های کلاسی است. معلم در این انجمن‌ها باید شیوه آموزشش را توضیح دهد و والدین را توجیه کند. وجود این انجمن‌ها باعث می‌شود چندگانگی ایجاد نشود. در این جلسات خانواده چیزهایی را یاد می‌گیرد و چون یاد می‌گیرد، جلسه بعدی هم می‌آید. این جلسات می‌تواند دغدغه‌ها را کمتر کند.

روشن‌بخش: با جلسات انجمن کلاسی بسیار موافقم؛ اما با لفظ «توجیه» والدین موافق نیستیم. از نظر من والدین باید آموزش ببینند نه اینکه توجیه شوند. وجود اولیای بچه‌ها در کنار یکدیگر مثل زنجیره دومینوست. یک مهره دومینو که بیفتد، همه را همراه می‌کند. بنابراین لازم است با آموزش صحیح کل این مجموعه را با مدرسه و معلم همراه کرد.

غیر از آموزش والدین، به نکته دیگری نیز باید توجه کنیم. من در برخی جلسات هم گفته‌ام که حرف یک چیز است؛ اما در عمل چیز دیگری اتفاق می‌افتد. می‌گویم آموزش

مهارت محور؛ اما از پشت صحنه می‌گویند تیزهوشان مهم است و نباید نشان‌های (برند) جوادالامه (ع) در مورد آمار تیزهوشان خراب شود. می‌گویم آزمون هماهنگ نداریم، اما داریم. می‌گویم ارزشیابی از درس نمی‌گیریم و همه معلمان پایه هم توافق کرده‌ایم؛ اما یکی از معلمان دو روز بعد همین درس‌ها را تک‌به‌تک امتحان می‌گیرد. هر چقدر والدین را توجیه کنیم؛ اما تیمی که ما می‌خواهیم در موردش صحبت کنیم، یک جایی لنگ می‌زند و برای همین باز مورد قضاوت قرار می‌گیریم؛ چون همه یک دست عمل نمی‌کنیم. حال خوب بچه‌ها در کلاس باید از حال خوب معلم حاصل شود. معلمی که مورد قضاوت قرار بگیرد، نمی‌تواند عملکرد به دور از اضطراب داشته باشد و این بی‌تردید روی دانش‌آموزانش نیز تأثیر می‌گذارد.

قرار بر این بوده است آزمون هماهنگ نباشد؛ اما در عمل می‌بینیم که برنامه‌ای داده شده است و هر دو هفته تعدادی از معلمان یکی برای املا، یکی برای نگارش و یکی برای ریاضی سؤال طرح می‌کنند. بعد از آن، هر کسی در کلاس خود این امتحان را می‌گیرد. من در کلاس خودم نمی‌گویم چه زمانی امتحان داریم. این باعث شده است که پدر یکی از بچه‌ها تماس بگیرد و بگوید: «چرا نمی‌گویند کی امتحان است؟» و در حالی که این نحوه عملکرد برای من ارزش نیست، مجبورم مطابق سلیقه جمع رفتار کنم.

زارع: یعنی معتقدید ارزشیابی حال بچه‌ها را خراب می‌کند؟

روشن‌بخش: بله. همه درگیری ما سر همین موضوع ارزشیابی است. والدین فکر می‌کنند ارزشیابی یعنی اینکه چند تا از بچه‌ها، به روش سنتی، بیایند جلو کلاس، معلم از آن‌ها سؤال بپرسد و بعد گروه بعدی بیایند. بقیه هم که نوبتشان نمی‌شود هر کار می‌خواهند بکنند و خیالشان راحت باشد که دیگر تکلیفی متوجهشان نیست. مشکل من تفاوت‌کارم با روند تفکر آن‌هاست؛ چون پرسش‌هایم مشارکتی هستند. هفته اول وقتی من به این شیوه پرسش و پاسخ را انجام می‌دادم، بچه‌ها می‌گفتند: «خانم، نمره چند هست؟» من گفتم: «یعنی چه؟» گفتند: «یعنی نمی‌گویید چند می‌شویم؟» گفتم: «نه»، گفتند: «پس فایده ندارد» این رقابت ناسالمی است که بین بچه‌ها رخ می‌دهد. در این وضعیت، دانش‌آموز پیش خودش می‌گوید برای اینکه حالم خوب باشد، باید نمره‌ام از دوستم بهتر شود. می‌گوید: «من سه ساعت نشسته‌ام و درس خوانده‌ام، تو به عنوان معلم باید با نمره دادن به من اعتبار

بدهی.»

من دو ماه است دارم با این جریان می‌جنگم. وقتی من برگه امتحان را می‌دهم، به هیچ عنوان به بچه‌ها نگاه نمی‌کنم، بینشان راه نمی‌روم، برگه‌ها را روی میز می‌گذارم. پنهان هم نمی‌کنم که فکر کنند خیلی برای من ارزشی دارد. بعد می‌گویم هیچ‌کدام از این‌ها قرار نیست شما را در چشم من خیلی عالی یا خیلی بد بکند. از نظر من فعالیت شما و کار گروهی تان مهم است. اما حال خوب بچه‌ها به خاطر این نظام ارزشیابی غلط مدرسه از بین رفته است.



زارع: هدف خود شما از ارزشیابی چیست؟ آیا معتقدید ارزشیابی نباید باشد؛ چون بچه‌ها یا والدین منتظر نمره هستند؟

روشن‌بخش: ارزشیابی که نمی‌شود نباشد. بحثم روی شیوه ارزشیابی است. هدف من این است که بینم بچه‌ها به معیارهایی که در کتاب مرجع من یعنی آنچه در کتاب ارزشیابی توصیفی آمده است، رسیده‌اند یا نه. **سلطانی:** چطور می‌فهمید بچه‌ها به آن سطح رسیده‌اند یا نه؟

روشن‌بخش: در کلاس من کار گروهی انجام می‌شود. بازبینی (چک‌لیست) دارم. سؤالات عملکردی می‌دهم و فعالیت‌هایی هم هست که بچه‌ها در خانه انجام می‌دهند و همچنین تدریس‌هایی که در خانه به صورت معکوس انجام می‌شود. بعضی وقت‌ها هم بچه‌ها می‌آیند و در کلاس تدریس می‌کنند. متأسفانه ما به کتاب چسبیده‌ایم؛ یعنی معلم کتاب شده‌ایم نه معلم بچه‌ها. اینکه مطابق کتاب و بودجه‌بندی پیش برویم، برایمان واقعاً دغدغه می‌شود. بچه‌های ما دو سال واندی به‌طور مجازی درس خواندند. وقتی امسال مدرسه‌ها حضوری شد، دیدم بچه‌ها خیلی می‌لنگند. یک مدت صبر کردیم و مدام مورد حمله قرار گرفتیم که چرا درس نمی‌دهید، عقب افتادید و...

بودجه‌بندی این نیست که ما صفحات کتاب را تقسیم کنیم و بگوییم مثلاً چهارده صفحه در این ماه باید تدریس شود. شاید یک صفحه ریاضی سه درس باشد، سه جلسه وقت بخواهد یا یک بخشی از درس اجتماعی

سه صفحه‌اش را اگر دانش‌آموز داخل خانه هم بخواند، بتواند یاد بگیرد. این مسئله را علاوه بر اینکه من معلم به آن آگاهی دارم و انجام می‌دهم، حامیان من هم در این مدرسه باید از آن آگاه باشند و خانواده را در جریان بگذارند. چه وقت؟ شاید همان زمان ثبت‌نام یا طی جلساتی که در طول سال تشکیل می‌شود. اگر بتوانیم این موضوع را به خوبی جا بیندازیم، حال معلم هم خوب می‌شود و می‌تواند جریان را جلو ببرد.

علیزاده: طبق آنچه شما عمل می‌کنید، شاید حال بچه‌ها خوب باشد، اما می‌تواند حال اولیا خوب نباشد. وقتی ارزشیابی را به هر شیوه‌ای که می‌دانید می‌گیرید، اگر جواب نداد چه می‌کنید؟

روشن‌بخش: من پیگیری و پایش می‌کنم. سعی می‌کنم بچه‌ها، نه در نگاهم و نه در رفتارم، تحقیر و توبیخ را نبینند. در همان برگه امتحانیشان ستاره می‌زنم یا دایره‌ای می‌کشم که جواب در این صفحه کتاب هست. بازخورد می‌دهم و دانش‌آموز را همراهی می‌کنم تا مفهوم را دریابد. حتی برخی از بچه‌ها را بر اساس ارزشیابی‌هایی که دارم، در یک زمان جداگانه به صورت رایگان درس می‌دهم تا آن‌ها به سطح بقیه برسند و خودم نیز به آن چیزی که عقیده دارم و می‌خواهم برسم.

علیزاده: شما توقع دارید وقتی کارتان تأثیر دارد، بقیه پایه‌ها هم با شما همسو شوند و بعد در مقیاسی بزرگ‌تر، مجتمع هم با شما هم‌داستان شود؟

روشن‌بخش: بله. ما همه با هم یک گروه هستیم. من به راهم ادامه می‌دهم و سعی می‌کنم بحث یادگیری را به شیوه‌ای که در توانم هست، به بچه‌ها منتقل کنم و به آن‌ها یاد بدهم که خودشان پیگیر یادگیری باشند. تلاش می‌کنم حال بچه‌ها را خوب کنم؛ اما در

کنارش دغدغه دارم و می‌دانم در مثلث معلم (مدرسه)، دانش‌آموز و خانواده، اگر یک ضلع را نادیده بگیرم، هم خودم ضربه می‌بینم و هم دانش‌آموزانم.

سلطانی: در میان این دغدغه‌ها و تمرکز روی پرورش دانش‌آموزان شاد که حال خوبی دارند، به هدف نهایی آموزش که شوق و تمنای یادگیری است نیز باید توجه شود. این موضوع باید جایی خودش را نشان دهد. ما طیفی دوگانه داریم. عده‌ای دیدگاهشان این است که ما انسان‌هایی را آموزش دهیم

که مهارت بیاموزند و در زندگی موفق باشند. دیدگاه دیگر منطبق با دیدگاه مارکس است که معتقد است زیربنای اقتصاد و همه چیزهای دیگر روبناست. خانواده‌هایی که چنین اعتقادی دارند فرزندانشان را به مدرسه می‌فرستند تا به تیزهوشان بروند و مهندس و دکتر شوند. با اینکه جامعه از این رشته‌ها اشباع شده، اما این خانواده‌ها هنوز دنبال رسیدن به این نقطه هستند. من فکر می‌کنم باید راه بینابینی انتخاب کرد که دانش‌آموز هم درس بخواند و هم مهارت‌ها را بیاموزد. یعنی یکی را فدای دیگری نکنیم. مدرسه هم آموزش است و هم پرورش.

روشن‌بخش: اگر پرورشش درست باشد، می‌توانیم امیدوار باشیم آموزش هم به خوبی در کنارش اتفاق بیفتد.

سلطانی: بله. هر دو باید با هم اتفاق بیفتد. همان‌طور که ما انسان شاد، موفق و اجتماعی تربیت می‌کنیم، باید در کنارش به همان اندازه به این فکر کنیم که این فرد باید فردا در اجتماع کاری کند.

روشن‌بخش: همان‌طور که می‌گویید برخی والدین یادگیری را برای دانستن می‌خواهند، ولی من به عنوان معلم و مادر می‌خواهم توانایی بچه‌ها را بالا ببرم و آن‌ها را به سمتی هدایت کنم که خودشان در مسیر یادگیری قرار بگیرند و منتظر معلم نباشند که بگوید کدام صفحه را بخوانند.

سلطانی: حالا سؤال من این بود که بچه‌ها را چگونه میان این دو طیف نگاه داریم که هم آموزش ببینند و هم حالشان خوب باشد.

روشن‌بخش: یونسکو می‌گوید: «چهار ستون یادگیری داریم: دانستن، توانستن، زیستن و باهم زیستن.» در بخش دانستن، کتاب آزمون داریم و روی آن کار می‌کنیم. در بخش توانستن هم بعضی‌ها ایمان می‌توانیم به بچه‌ها کمک کنیم

که خوب پیش بروند؛ اما در زیستن خیلی از بچه‌ها مهارت ندارند. همان‌طور که خیلی از ما بزرگ‌ترها هم این مهارت را به خوبی بلد نیستیم. باهم زیستن که در صددش بسیار کمتر است. این رقابت بدی که بچه‌ها با هم دارند، دلیلش این است که بلد نیستند با هم زندگی کنند. ما در کار گروهی نمی‌توانیم بگوییم چون از رنگ خودکار شما خوشمان نمی‌آید، پس با شما کار نمی‌کنیم. یکی از دوستان من چند وقتی است به خارج از کشور مهاجرت کرده است و یک فرزند هفت

من پیگیری و پایش می‌کنم. سعی می‌کنم بچه‌ها، نه در نگاهم و نه در رفتارم، تحقیر و توبیخ را نبینند. در همان برگه امتحانیشان ستاره می‌زنم یا دایره‌ای می‌کشم که جواب در این صفحه کتاب هست. بازخورد می‌دهم و دانش‌آموز را همراهی می‌کنم تا مفهوم را دریابد.

ساله دارد. او می‌گوید: «هیچ‌کدام از تکلیف‌های دخترش تاکنون به صورت انفرادی نبوده و همه کارها گروهی است.» من رایانامه‌هایی (ایمیل‌هایی) را که حاوی تکلیف‌های فرزندش بود، دیده‌ام. این‌گونه بود که مثلاً باید با وسایل بازی تکلیفی را انجام می‌دادند یا در حمام با کف یا با شن و ابزارهای متعدد مفاهیمی را کار می‌کردند.



سلطانی: الان در مدرسه‌های ما هم همین‌طور است. در کلاس دختر من همین‌گونه تکلیف می‌دهند.

روشن‌بخش: بله اما این شیوه عمومیت

ندارد. پسر من کلاس سوم است. اگر گروه کلاسشان را نگاه کنید، می‌بینید که والدین مرتب می‌گویند: «چرا معلم تکلیف نمی‌دهد؟» درست است که من نمی‌خواهم پسر من آن قدر تکلیف داشته باشد. اما معلم هم مجبور است تا حدی تکلیف بدهد. اگر ندهد، می‌گویند یا معلم بلد نیست یا نمی‌خواهد کار کند. باز هم بحث قضاوت به میان می‌آید.

علیزاده: ما برای شاد بودن

بچه‌ها تمام سعیمان را می‌کنیم. چند سال است به والدین می‌گویم: «تکلیف از واژه کلفت می‌آید. برای همین من به جایش می‌گویم تلاش؛ مثلاً تلاش امروز حل صفحه چهل.» من معمولاً به والدین می‌گویم: «شما یک جور حال بچه‌ها را خوب می‌کنید، مدیر با یک شیوه دیگر، من هم یک جور دیگر.»

روشن‌بخش: اما باید این رفتار را تسری بدهیم. مدیر باید آن معلمی را که جسور است و توانایی دارد، ببیند، به امید اینکه هر هفته یا هر ماه به یکی از معلمان نوآور و جسور در مدرسه افزوده شود. وقتی می‌گویم کار گروهی در کلاس، باید در جمعی که هستیم این را اشاعه دهیم.

علیزاده: سال پیش من به مدیران گفتم مستخدم‌ها سخت‌شان است کلاس من را تمیز کنند؛ چون قبلاً اتوبوسی می‌نشستند، حالا گروهی می‌نشینند و این باعث شده است تمیز کردن سخت‌تر شود. ایشان گفتند:

«شما اگر فکر می‌کنی این شیوه درست است، کار خودت را انجام بده.» بعد از مدتی کلاس‌های دیگر هم به شیوه کلاس من عمل کردند. صبر باید کرد.

روشن‌بخش: ما همه در این مسیر با چالش‌هایی روبه‌رو هستیم، اما گاهی باید نقش زمینه هم در بحث شاد کردن بچه‌ها پررنگ‌تر شود. یکی از این موضوعات زمینه‌ای بحث «توانمندی معلم» است.

من امروز پیشنهادی به همکارانم دادم. با توجه به اینکه من بر فناوری احاطه دارم و رشته‌ام مهندسی صنایع است، گفتم: «یک میز کوچک و یک لپ‌تاپ بگذاریم کنار دفتر و هر بار هر یک از معلمان طرح جدیدی دارد که با یک نرم‌افزاری مثل ورد یا اکسل انجام داده است، بیاید و به همکارانش هم این را آموزش بدهد. شاید این نیاز آن‌ها هم باعث شود این آموزش مثلاً مهارت ورد به یکی در تهیه یک کاربرگ کمک کند.»

همکاران خیلی خوششان آمد. من خودم از پیشنهادهای جدید که باعث توانمند شدن معلم می‌شود، استقبال می‌کنم. توانمندی معلم می‌تواند محرکی باشد که در کلاس به ایجاد شادی بچه‌ها کمک کند.

زارع: باید فرصت‌ها را در مدرسه ایجاد کنیم. اینکه می‌گوییم در معلمان توانمندی ایجاد کنیم، فقط محدود به آموزش‌های ضمن خدمت و کتاب خواندن نیست. باید همان‌طور که به

مورد دیگر بهادادن به پاسخ بچه‌هاست. من بیشتر اوقات حواسم هست که دانش آموزان چه می‌گویند؛ یعنی وقتی چیزی را می‌گویند، آن را می‌گیرم و همان می‌شود سررشته پداگوژی. یعنی معلم از خود بچه‌ها مطلب می‌گیرد.

بچه‌ها می‌گویم کار گروهی انجام دهند، معلم‌ها هم کنار هم بنشینند. این توانمندی است. ما چند سال پیش درس پژوهی را شروع کردیم. خیلی کمک کرد که معلمان کنار هم بنشینند، به کلاس هم بروند و از یکدیگر بیاموزند. مدیر و معاونان هم باید این روند را تشویق کنند؛ مثلاً خانم

علیزاده کاری را انجام داده بودند که من در شورای معلمان مطرح کردم و خواستم تا کارشان را برای بقیه توضیح دهند. این‌ها فرصت‌هایی است که باید ایجاد شود، گسترش یابد و دیگران هم اجرا کنند.

علیزاده: به عنوان جمع‌بندی آخر می‌توانم بگویم، غیر از نحوه ارزشیابی، کیفیت تشویق و فعالیت‌های مشارکتی که مستقیم در حال خوب بچه‌ها تأثیرگذار هستند، «آراستگی»

معلم و «آمادگی قبلی» او برای تدریس نیز تأثیر زیادی در حال خوب بچه‌ها دارد. معلم می‌تواند برای درسش فرآیند (سناریو) بنویسد. لازم نیست حتماً سناریو روی کاغذ باشد. من گاهی در راه مدرسه با آهنگی که در حال پخش است، «طوطی و بازگان» را که می‌خواهم درس بدهم، در ذهنم مرور کنم. این می‌شود سناریوی من. ادغام تدریس با شعر خیلی مؤثر است. گاهی نیز با دف بچه‌ها را تشویق می‌کنم. برای روان خوانی، مانمونک (ماکت) تلویزیون داریم که بچه‌ها می‌آیند پشتش و درس می‌دهند. گاهی روان خوانی می‌کنند و گاهی هم خلاصه درس را می‌گویند. این تلویزیون یک کارتن خالی است که شبیه تلویزیون درستش کرده‌ایم و در بیشتر زنگ‌ها، حتی زنگ مهارت‌ها، از آن استفاده می‌کنیم. دانش‌آموزان، پشت آن، گزارشگری یا مجریگری می‌کنند. آن‌ها گاه یک مهمان دعوت می‌کنند و از مهمانشان می‌خواهند دوباره مطالب را بگویند که بقیه یاد بگیرند. به اینجا ختم نمی‌شود. از بچه‌ها می‌خواهیم انتقاد کنند. در انتقاد از بچه‌ها می‌خواهیم اول نکات مثبت را بگویند، بعد نکاتی را که امکان دارد بهبود بیابد، بیان کنند. این‌ها نمونه‌ای از آمادگی‌ها و توانمندی‌هایی است که یک معلم می‌تواند از طریق آن‌ها به حال خوش بچه‌ها کمک و شوق یادگیری را نیز در آن‌ها ایجاد کند.

مورد دیگر بهادادن به پاسخ بچه‌هاست. من بیشتر اوقات حواسم هست که دانش‌آموزان چه می‌گویند؛ یعنی وقتی چیزی را می‌گویند، آن را می‌گیرم و همان می‌شود سررشته پداگوژی. یعنی معلم از خود بچه‌ها مطلب می‌گیرد. حتی اگر جواب بچه‌ها متفاوت باشد هم فرقی ندارد، همین‌که دانش‌آموز حس کند در کلاس دیده شده است، حالش خوب می‌شود.

توجه به ده دقیقه ابتدایی کلاس نیز بسیار مهم است. من فکر می‌کنم موفقیت برخی معلمان مثل خانم روشن‌بخش و آقای سلطانی در ده دقیقه ابتدای کلاس است که از آن خوب استفاده می‌کنند. خیلی از معلمان ده دقیقه اول را شروع می‌کنند به حضور و غیاب و متأسفانه این ده دقیقه مفید را از دست می‌دهند، در حالی که آن‌ها از ابتدا می‌توانند از این فرصت برای ایجاد انگیزه استفاده کنند.

ادامه دارد...

خیلی از معلمان ده دقیقه اول را شروع می‌کنند به حضور و غیاب و متأسفانه این ده دقیقه مفید را از دست می‌دهند، در حالی که آن‌ها از ابتدا می‌توانند از این فرصت برای ایجاد انگیزه استفاده کنند.